■ نیما احمدپور

بی‌تردید فرو کاستن فرآیند تصمیم‌گیری پارلمانی به اراده فردی و در یک کلام تعطیلی مشروطیت، از پیامدهای برکشیدن رضاخان و تسلط وی بر کشور به شمار می‌رود. مقالی که پیش‌روی شماست، به تفصیل ماهیت قدرت در این دوران پرداخته است و لجام‌گسیخته بودن آن را نشان می‌دهد. امید آنکه تاریخ‌پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■■■

■ آغاز فرآیند تمرکزگرایی با برکشیدن قزاق سوادکوهی

نباید از نظر دور داشت که فردی شدن قدرت در رژیم پهلوی، مراحل مختلفی را طی می‌کند. اولین مرحله با به قدرت رسیدن رضاخان آغاز می‌شود. او که سلسله قاجار را کنار می‌زند و خود را منجی ایران اعلام می‌کند، ابتدا سعی دارد اقتدار خود را ملی جلوه بدهد و اعلام می‌کند که می‌خواهد رژیم جمهوری را ایجاد و مشکلات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی کشور را حل کند، اما هر چه پیش می‌رود، قدرت را بیش از پیش فردی می‌کند و در طول ۲۰ سال همه ارگان‌های اقتصادی و سیاسی را به قبضه خود درمی‌آورد و رژیم مستبد و اقتدارگرا را پایه‌ریزی می‌کند. شرایط اقتصادی و سیاسی ایران در دوره رضاشاه نیازمند تمرکزگرایی بود و او از این نیاز نهایت استفاده را برد. تمرکزگرایی در ایران در آن دوره معادل نظم و انضباط محسوب می‌شد و مردم خسته از آشوب و آشفتگی خواهان دولتی بودند که بتواند در سراسر کشور اعمال قدرت کند و با پشتوانه ارتشی قوی اوضاع را به روال عادی برگرداند. ارتش قوی در کشوری که نظام قبیله‌ای و عشیره‌ای در آن وجود داشت، ضروری به نظر می‌رسید. صاحبان اقتدار معتقد بودند باید با تمرکزگرایی، یک بار برای همیشه نداهای تجزیه‌طلبانه را خاموش کنند و به کشور سر و سامان دهند. رضاخان با استفاده از این موقعیت به سوی فردی کردن قدرت پیش می‌رود و یک دیکتاتور تمام‌عیار را بر کشور حاکم می‌کند.

■ سقوط رضاخان و انزجار عمومی از تمرکز قدرت

با سقوط حکومت رضاخان، مردم بیزار از نوع حکومتش دیگر علاقه‌ای به ادامه شیوه او ندارند. مضافاً بر اینکه محمدرضا شاه جوان ویژگی‌های ضروری برای استبداد را نداشت. به همین دلیل اکثر نهادهایی که در دوره رضاخان تعطیل شده بودند، مجدداً فعالیت خود را آغاز کردند و جانی دوباره گرفتند. اما این دوره گذرا بود و شاه پس از کودتای ۲۸مرداد همه ابزارهای استبداد را یکی پس از دیگری در اختیار گرفت و به سرعت تبدیل به یک دیکتاتور تمام‌عیار شد. رژیم شاه در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ دارای دو سطح کاملاً متفاوت قانونی و آشکار و فراقانونی و پنهان بود. اینک ما با رژیمی روبه‌رو هستیم که ظاهراً هم مجلس دارد و هم دولتی که با نخست‌وزیر اداره می‌شود و هم دارای سیستم دوحزبی به سبک و سیاق نظام‌های غربی است، اما اینها فقط ظاهر قضیه هستند و قدرت اصلی در جایی فراتر از قانون وجود دارد که همه تصمیمات مهم کشور آنجا گرفته می‌شوند.

هدف مشروطه در ایران، پایان دادن به استبداد و ایجاد رژیمی بود که قدرت محدودی داشته باشد، اما با اصلاحاتی که پس از به قدرت رسیدن رضاخان در قانون اساسی ایجاد شد، قدرت اجرایی و به ویژه قدرت ریاست قوه مجریه تقویت شد. در نتیجه محمدرضا شاه از لحاظ تئوریک اقتدار بیشتری داشت و قدرت خود را به وسیله وزیران و نیز دستگاه دیوان‌سالاری خود اعمال می‌کرد. بدین ترتیب شاه به تدریج در هر سه عرصه قانونگذاری، قضایی و مجریه صاحب اقتدار بی‌حد و مرز شد. در عرصه قانونگذاری شاه اختیار انحلال هر دو مجلس با هم یا جداگانه را پیدا کرد که به شدت بر قدرت او افزود. در عرصه قضایی، تمام دادگاه‌ها و محاکم، قضاوت‌های خود را بر اساس اراده شاه انجام می‌دادند و انتخاب مقامات بلندپایه قضایی و نیز عفو مجرمان یا تخفیف مجازات‌ها در زمره اختیارات شاه بود. در عرصه قوه مجریه، کسی که دستور اجرای قونین را صادر می‌کند، رئیس دولت است. حق تعیین رئیس‌جمهور، رؤسای عالیرتبه چون رئیس شرکت نفت، رئیس سازمان برنامه، رئیس بانک مرکزی و رؤسای دانشگاه‌ها را دارد. فرماندهی کل قوا و اعلان جنگ و صلح نیز به عهده اوست.

■ تمرکزگرایی در دو سطح آشکار و پنهان

اما مهم‌تر از چهره قانونی رژیم، چهره فراقانونی و قدرت پنهان شاه بود. قوای سه‌گانه کشور کاملاً مطیع و فرمانبردار شاه بودند. پادشاهی برترین نهاد و مرکز تمام قدرت‌ها بود؛ احدی حق تعرض به آن را نداشت و همه سازوکارهای کنترلی در کشور برای حفاظت از رژیم و در رأس آن شخص شاه به کار می‌رفتند. شاه ایران، قدرت خود را بر جزء جزء حیات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ایران مسلط کرده بود و هدفی جز حفظ سلطنت و بقای حکومت خود نداشت. محمدرضا شاه پهلوی در همه جا حضور فعال دارد. هر چند تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ همواره بازیگر نقش دوم بود و نام و نشانش در پس نام‌های نخست‌وزیران مقتدرش پنهان می‌شد، اما پس از کودتا نقش اول را به عهده گرفت و این او بود که به وزرا می‌گفت چه باید بکنند و چه بگویند. تمام مسئولان دستگاه‌های دولتی غلام حلقه به گوش شاه بودند و از وزرا گرفته تا قضات و مسئولان دیوانی، کوچک‌ترین توجهی به افکار عمومی یا مخالفت‌های مجلسین نداشتند، تنها از شاه دستور می‌گرفتند و از او حرف‌شنوی داشتند و مهم‌ترین جمله‌ای که همواره به کار می‌بردند «بنا به فرمان همایونی» بود. کمتر رهبر سیاسی یا پادشاهی در جهان بود که مثل محمدرضا شاه روی تصمیم‌گیری‌های جاری در کشور، با حساسیت تمام اعمال‌نظر و سلیقه کند. شاه باورش شده بود که از قدرتی الهی برخوردار است و دارد یک مأموریت مقدس را به سرانجام می‌رساند! این گرایش با انگاره اهمیت نقش شاه در تاریخ ایران پیوند دارد و تقویت می‌شود. شاه نیز از این توهم به حد وفور برخوردار بود و لذا در همه امور دخالت می‌کرد و تصمیم می‌گرفت. شاه در آخرین روزهای دهه ۴۰، نظامی متمرکز برای دستگاه دیوانی کشور با محوریت خود ایجاد می‌کند. این نظام بیش از هر چیزی به وفاداری همه بازیگران سیاسی و نظامی وابسته بود. در این نظام رقابت میان بازیگران و فقدان رابطه بین آنها بر اقتدار شاه می‌افزود. اطلاعات از پایین به بالا منتقل می‌شد و دستورات حرکت از بالا به پایین داشت و در تمام موارد می‌توانست به آنها امر و نهی کند. شاه ریاست مجموعه دولت را به عهده داشت و تنها مرجع و منبع تصمیم‌گیری بود و دیگران فقط حکم مهره‌های این بازی را داشتند.

سالیان پایانی دهه ۴۰. محمدرضا پهلوی در حاشیه یکی از گفت و گوهای مطبوعاتی

با سقوط حکومت رضاخان، مردم بیزار از نوع حکومتش دیگر علاقه‌ای به ادامه شیوه او ندارند. مضافاً بر اینکه محمدرضا شاه جوان ویژگی‌های ضروری برای استبداد را نداشت. به همین دلیل اکثر نهادهایی که در دوره رضاخان تعطیل شده بودند، مجدداً فعالیت خود را آغاز کردند و جانی دوباره گرفتند. اما این دوره گذرا بود و شاه پس از کودتای ۲۸مرداد همه ابزارهای استبداد را یکی پس از دیگری در اختیار گرفت و به سرعت تبدیل به یک دیکتاتور تمام‌عیار شد

پهلوی‌ها و فروکاستن فرآیند تصمیم‌گیری پارلمانی به اراده فردی

همه چیز «بنا به فرمان همایونی!»

■ منابع اطلاعاتی یک قدرت متمرکز

مهم‌ترین منبع دریافت اطلاعات شاه از ساواک بود، اما از منابع دیگر هم اطلاعاتی را کسب می‌کرد. به همین دلیل اطلاعات او درباره اوضاع کشور همیشه از وزرا بیشتر بود و از این طریق می‌توانست برتری خود را به آنان حفظ کند. همکاران او که بیش از ۲۰ نفر بودند و در بخش‌های نظامی و دیوانی خدمت می‌کردند، هفته‌ای چند بار با او ملاقات می‌کردند و گزارش می‌دادند و دستورات لازم را دریافت می‌کردند.

نفت، امور خارجه و ارتش برای شاه از هر چیز دیگری بیشتر اهمیت داشتند. او با فرماندهان ارتش ارتباط دائمی داشت و ارتش را با دقت زیر نظر می‌گرفت. شاه به طور مرتب در جلسات سران ارتش و نیروهای سه‌گانه حاضر می‌شد و امرای ارتش را هفته‌ای چند بار به حضور می‌پذیرفت. او در زمینه نفت ایده‌های کاملاً تخصصی داشت و هر چه را که لازم بود درباره نفت می‌دانست و واقعاً در این زمینه کارشناس بود و در مسائل خارجی نفت، حرف آخر و نهایی را او بود که می‌زد و کارشناسان ایران در جلسات اوپک فقط موظف بودند دستورات او را اجرا کنند و حق کوچک‌ترین ابراز عقیده‌ای را نداشتند. شاه هم خط حرکت در مذاکرات مربوط به نفت را مشخص می‌کرد و هم در تمام جنبه‌های سازمانی و صنعتی آن دستور می‌داد. شاه علاقه زیادی به سیاست خارجی داشت و سفرای ایران ملزم بودند پیام‌های مهم و گزارش‌های خود را به وسیله تلکس‌های رمزدار به وزارت خارجه ارسال کنند تا او همه آنها را ظرف ۲۴ ساعت مطالعه و دستورات لازم را صادر کند. ساواک هم در تمام سفارتخانه‌های ایران مأمور داشت و از طریق آنها گزارش‌هایی دریافت می‌کرد و در اختیار شاه قرار می‌داد.

■ افزایش قدرت نفت، ایجاد توهم برای قدرت متمرکز

همزمان با افزایش قیمت نفت در دهه ۵۰، شاه تلاش کرد در صحنه جهانی و منطقه‌ای نقش مهم‌تری را به عهده بگیرد و درآمدهای نفتی امکان به دست گرفتن چنین نقشی را به او داد.

به این ترتیب، شاه با در دست گرفتن ارکان کشور، تنها تصمیم‌گیرنده واقعی در سیاست داخلی و خارجی ایران بود. او برای دستیابی به اهداف خود به دو نکته توجه خاص داشت؛ یکی استفاده از ترفند قدیمی «تفرقه بینداز و حکومت کن» و دوم ایجاد مرکزی واحد برای تصمیم‌گیری. ایجاد بی‌اعتمادی و تفرقه، مهم‌ترین ابزار پادشاهان در طول تاریخ برای جلوگیری از تمرکز قدرت در دست افراد نزدیک به شاهان بوده است. به همین دلیل پادشاهان عموماً همکاران خود را از بین کسانی انتخاب می‌کردند که با یکدیگر رقیب و دشمن بودند. این شیوه باعث می‌شد آنها به جای تلاش برای سرنگونی پادشاه، به فکر از میدان به در کردن رقبا و ساقط کردن آنها از مناصبشان باشند. این شیوه در دوره محمدرضاشاه پیچیدگی خاصی هم پیدا کرده بود تا از ایجاد ائتلاف نخبگان کشور علیه او جلوگیری شود. بنابراین مأموریت‌ها و کارهای مهم حکومتی هرگز به یک فرد یا سازمان خاص و واحدی سپرده نمی‌شد، بلکه مأموریت کسب خبر و اطلاعات و تفسیر آنها به عهده سازمان‌های مختلف بود.

ساواک، اداره ویژه و بخش جی ۲ نیروهای مسلح، سه نهادی بودند که مسئولیت گردآوری اطلاعات مربوط به امنیت کشور و تفسیر آنها را به عهده داشتند. در عین حال سازمان‌هایی چون سازمان بازرسی شاهنشاهی هم بر عملکرد سازمان‌های مختلف دولتی نظارت دقیق داشت. شاه با همه این سازمان‌های اطلاعاتی رابطه نزدیک داشت و قدرت او هم بر همین روابط استوار بود.

بنابراین انجام فعالیت‌های مشابه توسط افراد و سازمان‌های مختلف شیوه‌ای بود که شاه در اداره کشور از آن استفاده می‌کرد، هر چند بخش اعظم قدرت او به توانایی دستگاه‌های امنیتی کشور برمی‌گشت. این دستگاه‌ها که ساواک در رأس آنها بود و وظیفه تولید اطلاعات را به عهده داشت، زمینه‌ساز تصمیم‌گیری‌های سیاست‌های داخلی و خارجی هم بود. شایان ذکر است ساواک وظایف خود را با کمک سرویس‌های اطلاعاتی و جاسوسی خارجی انجام می‌داد. در این میان امریکا با تخصیص بیش از ۲میلیون دلار برای امنیت عمومی به ایران، بیشترین نقش را در یاری رساندن به ساواک داشت. ساواک نه تنها در بخش‌های مختلف حیات جامعه ایرانی نفوذ و دخالت داشت، بلکه فعالیت‌های خود را به آن سوی مرزها هم رسانده بود.

■ پشتوانه امنیتی قدرت متمرکز

بر اساس آنچه بدان اشارت رفت، از مهم‌ترین پایه‌های اقتدار شاه و بقای حکومت او، رابطه نزدیک با رؤسای سازمان‌ها و مؤسسات و نهادهای تولید و تهیه اطلاعات بود. بسیار کم پیش می‌آمد که اطلاعات مربوط به تهدیدات با منشأ داخلی و خارجی از دید مأموران اطلاعاتی رژیم مخفی بماند و هیچ کس قادر نبود مانع از رسیدن اخبار و اطلاعات به شاه شود. فعالیت‌های مشابه سازمان‌های اطلاعاتی مختلف در حفظ امنیت رژیم شاهنشاهی تأثیر عمده داشت. شاه با تلاشی دائمی افراد و سازمان را کنترل می‌کرد تا جلوی قدرت گرفتن آنها را بگیرد. او به محض اینکه احساس می‌کرد کسی قدرت بیش از حد پیدا کرده است، او را از مقامش خلع می‌کرد و فرد دیگری را به جای او می‌گذاشت. این افراد گاهی مورد انتقاد عمومی هم قرار می‌گرفتند و در صورت ضرورت برای همیشه از جمع نخبگان سیاسی اخراج می‌شدند.

انتصاب‌های غیرمنتظره هم یکی از ابزارهای اقتدار شاه بودند. شاه جامعه را هرم و خود را در رأس آن می‌دید. بالا رفتن از این هرم فقط یک ابزار نیاز داشت و آن هم وفاداری به شخص شاه بود. البته راه برای کسانی که قصد رقابت داشتند باز بود، اما باید صلاحیت خود را در این زمینه نشان می‌دادند. شاه با تجربه‌ای که از دوره دکتر مصدق به دست آورده بود، همواره سعی می‌کرد نقش نخست‌وزیران خود را تا حد ممکن کاهش دهد. دکتر امینی آخرین نخست‌وزیری بود که سعی کرد قدرت‌نمایی کند و تصمیمات مستقل از شاه بگیرد. با برکناری او، نخست‌وزیران بعدی وظیفه‌ای جز نوکری و بله‌قربان‌گویی نداشتند و کابینه‌های آنان مجموعه‌ای بود که تحت امر شاه کار می‌کردند و فقط مجری اوامر او بودند. نخست‌وزیر هم وظیفه‌ای جز هماهنگی بین شاه و وزرا را به عهده نداشت. در واقع همه دستگاه‌های اجرایی در خدمت انجام اوامر شاه و شعارشان «همه چیز از شاه و همه چیز برای شاه» بود.

دهه ۵۰. دیدار محمدرضا پهلوی با تنی چند از وزرا

شاه با در دست گرفتن ارکان کشور، تنها تصمیم‌گیرنده واقعی در سیاست داخلی و خارجی ایران بود. او برای دستیابی به اهداف خود به دو نکته توجه خاص داشت؛ اول استفاده از ترفند قدیمی تفرقه بینداز و حکومت کن و دوم ایجاد مرکزی واحد برای تصمیم‌گیری. ایجاد بی‌اعتمادی و تفرقه، مهم‌ترین ابزار پادشاهان در طول تاریخ برای جلوگیری از تمرکز قدرت در دست افراد نزدیک به شاهان بوده است

پیشخوان

نظری دوباره به یادداشت‌های امیر اسدالله علم به مثابه یکی از اصلی‌ترین منابع پهلوی‌شناسی

آنچه غلام خانه‌زاد از مخدوم خویش بر ملا کرد...

■ شاهد توحیدی

بی‌تردید روایت امیر اسدالله خان امیر قائنات معروف به «امیر اسدالله علم» از دوره حکومت پهلوی دوم و به ویژه مقطع تصدی وزارت دربار، از مهم‌ترین منابع در خوانش خصال شخصی و اجتماعی محمدرضا پهلوی به شمار می‌رود. از منظر نگارنده بهترین چاپ این دوره هفت جلدی، مشترکاً توسط دو نشر «معین» و «مازیار» روانه بازار نشر شده است. ناشران در دیباچه‌ای که بر این مجموعه نگاشته‌اند، نخست سعی دارند طرحی از زندگی علم به دست بدهند. شمه‌ای از این زندگینامه‌نگاری به شرح ذیل است: «محمدابراهیم پدر امیر اسدالله علم که در دوران پادشاهی مظفرالدین شاه قاجار به حکومت بیرجند گماشته شد و به لقب شوکت‌الملک مفتخر گردید، پس از چندی امیر قائنات شد. در سال ۱۳۰۰ هجری به دستور قوام‌السلطنه رئیس‌الوزرای وقت محمدابراهیم شوکت‌الملک مأمور شد با همکاری سردار معزز بجنوردی و با مساعدت قوای قزاق قیام کلنل محمدتقی‌خان پسیان را خاتمه دهد که این مأموریت به وسیله ایادی او انجام شد و عوامل شوکت‌الملک با بریدن سر کلنل آن را بر سر چوب کردند و به دستور ارباب خود همراه با سردوشی‌های او طی نامه‌ای به مشهد فرستادند. شوکت‌الملک پس از به قدرت رسیدن سردارسپه به او نزدیک‌تر شد و جزو محارم او قرار گرفت، به طوری که همیشه در سفر و حضر با رضاشاه بود. در شهریور ماه سال ۱۳۱۶ امیر شوکت‌الملک علم به سمت والی فارس تعیین شد و در بهمن ماه سال ۱۳۱۷ در کابینه محمود به وزارت پست و تلگراف منصوب شد و در کابینه‌های دکتر احمد متین‌دفتری و علی منصور هم عهده‌دار این سمت بود. بعد از وقایع شهریور ماه سال ۱۳۲۰ شوکت‌الملک به بیرجند رفت و در سال ۱۳۲۳ همانجا درگذشت. محمدابراهیم دارای سه دختر به نام‌های فاطمه، زهره و بلقیس بود و تنها پسرش امیر اسدالله نام گرفت. رضاشاه دوبار در زندگانی این پسر مداخله کرد، بار اول موقعی که پدر علم می‌خواست پسرش را برای تحصیل کشاورزی به اروپا بفرستد ولی رضاشاه دستور داد به جای این کار امیراسدالله در دانشکده نو بنیاد کشاورزی کرج به تحصیل بپردازد و بار دوم هنگامی بود که اشرف خواهر دوقلوی محمدرضا به دستور پدرش به همسری علی قوام فرزند ابراهیم قوام شیرازی درآمد و وی دستور داد یکی از دو دختر قوام به همسری اسدالله علم و دیگری به همسری دکتر ابوالقاسم مؤدب نفیسی پسر مؤدب‌الدوله (پیشکار ولیعهد) درآید و پدران این خانواده‌ها مأمور اجرای امر رضاشاه شدند.»

ناشر در بخشی دیگر در این مقدمه، به طور مشخص وارد روایت دوران وزارت دربارِ علم می‌شود و چنین می‌نویسد: «در آذرماه سال ۱۳۴۵، علم به جای حسین قدسی‌نخعی به وزارت دربار محمدرضا شاه منصوب شد و این سمت را قریب ۱۱ سال، یعنی تا چند ماه مانده به پایان عمرش حفظ کرد.» عالیخانی می‌نویسد: «در ۲۸ تیرماه سال ۱۳۵۶ علم برای آخرین بار به عنوان وزیر دربار شرفیاب و سپس برای ادامه درمان رهسپار فرانسه شد. دو هفته بعد شاه به علم تلفنی توصیه کرد به علت کسالتش بهتر است از کار کناره‌گیری کند و علم هم استعفای خود را نوشت و ارسال کرد. دو روز بعد دولت جدیدی به ریاست جمشید آموزگار بر سر کار آمد و علم با شگفتی فراوان آگاه شد که امیرعباس هویدا به جانشینی او منصوب شده است. علم چند هفته پیش از آن که درگذرد، نامه‌ای مفصل به شاه می‌نویسد و نامه را را به وسیله پروفسور عباس صفویان تقدیم می‌کند ولی شاه حتی خواندن نامه مفصل را لازم نمی‌بیند و نوشته علم را به هویدا می‌دهد و می‌گوید: مشاعر علم دیگر کار نمی‌کند! امیر اسدالله علم روز ۲۶ فروردین سال ۱۳۵۷ در ۵۹ سالگی به علت بیماری‌های مقاربتی و سرطان درگذشت.»

اما چند و چون نگارش این خاطرات و مقداری که از آن منتشر شد، از دغدغه‌های خوانندگان این یادداشت‌هاست. از مجموعه اطلاعاتی که ناشر در دیباچه این مجموعه به دست می‌دهد، این است که خاطرات علم بسی مفصل‌تر از آن است که منتشر می‌شود. آنچه شانس انتشار یافته، تنها بخشی است که از سوی خانواده علم در اختیار علینقی عالیخانی قرار گرفته است:

«علم از زمانی که وارد گود سیاست شده، هر روز خاطرات خود را به صورت محرمانه در دفترهای جداگانه ثبت می‌کرده است، ولی آنچه را که امروز ما در دسترس داریم و علینقی عالیخانی به گفته خودش، خانواده علم در اختیارش گذاشته‌اند، مربوط است به دی‌ماه سال ۱۳۴۷ تا شهریور ماه ۱۳۵۶. عالیخانی ابتدا خلاصه‌ای از مطالب این مجموعه را که به گفته خودش حدود ۴هزار صفحه است، به انگلیسی ترجمه می‌کند تا در اختیار انگلیسی زبانان قرار گیرد. او بعد هم وعده داد که بقیه دستنوشته‌ها را به همین ترتیب چاپ و منتشر کند. آنچه را که امروز خواننده در اختیار دارد، متن اصلی خاطرات امیر اسدالله علم است که به علاقه‌مندان تاریخ معاصر ایران تقدیم می‌شود. هنگامی که اولین چاپ خاطرات علم در ایران منتشر شد اکثریت کسانی که با نام علم آشنایی داشتند با تعجب به این اثر نگاه کردند و غالباً مشکوک بودند که آیا به طور کلی علم اهل نوشتن آن هم خاطرات روزانه بوده است یا اینکه دیگران از قول او مطلبی را به رشته تحریر درآورده‌اند. ولی رفته رفته با آگاهی از متن خاطرات این شک برطرف و معلوم شد به واقع علم شخصاً این خاطرات را به دور از چشم محمدرضا شاه تهیه و تنظیم می‌کرده ولی از آنجا که وحشت آن را داشته که مبادا آنچه می‌نویسد به دست شاه برسد در تدوین مطالب طوری قلم را به‌کار می‌گیرد که اگر چنین اتفاقی افتاد مشکلی برای او ایجاد نشود. معذالک اینک که ما اصل دستنوشته‌های او را در اختیار داریم متوجه می‌شویم که به علت مفاسد اجتماعی که در آن دوران در مملکت ساری و جاری بوده حتی شخصی مانند علم هم نمی‌تواند با همه احتیاطی که به خرج می‌دهد، پرده‌دری نکند و گاه ناچار می‌شود پرده از مسائلی بردارد که عمق فاجعه و فساد را در آن زمان نشان می‌دهد. درباره یادداشت‌های علم در پایان تکرار این نکته ضرورت دارد، آنچه به عنوان یادداشت‌های علم منتشر شده و خواهد شد تنها حوادث ۹ سال از ۱۱ سال وزارت دربار او را دربرمی‌گیرد و درباره دو سال اول وزارت دربار و همچنین ۲۰ ماه نخست‌وزیری که مهم‌ترین سال‌های فعالیت‌های سیاسی علم بوده است مطلبی در این یادداشت‌ها دیده نمی‌شود. با این اوصاف آنچه امروز به نام یادداشت‌های علم در دسترس است اسنادی معتبر است که پرده از بسیاری سیاه‌کاری‌های دوران پهلوی برمی‌دارد، به همین مناسبت هم ما خواندن این یادداشت‌ها را به دوستداران تاریخ معاصر ایران توصیه می‌کنیم.»

اسدالله علم در حال راهنمایی میهمانان در حاشیه یکی از جشن‌های دربار